

حصارنای

قلم بهلی غونساری

(۵)

شرح حال مسعود پس از این تاریخ، مجهولست لیکن در این زمان بنا بقول صاحبان تذکره روی دل از خدمت ملوک بر تافته و زهد و عبادت ورزیده و از خدمات دیوانی استعفا و در زاویه گمنامی یا بدامن کشیده است تا آنکه در هشتاد سالگی باصح اقوال در سال ۵۱۵ بروزگار سلطنت سلطان بهرامشاه از جهان گزشت برخی سال وفات ویرا ۵۲۰ ثبت نموده اند ولی مسلماً غلط و دور از صحت میباشد.

سلطان بهرامشاه بن مسعود غزنوی پس از فوت سلطان ملک ارسلان در سنه ۵۱۱ بقول صاحب طبقات ناصری بتخت نشست پادشاهی باذل و عادل و رعیت پرور بود هنگام سلطنت سلطان ابو الملوك ملک ارسلان بخراسان نزد سلطان سنجر رفت و بکمک وی با ملک ارسلان مصاف داد و او را مغلوب ساخته غزنین از او بستند وی بهندوستان رفت و در سال مذکور وفات یافت سلطان بهرامشاه بنا بقول مورخین سی و پنج سال سلطنت کرد و اواخر سلطنت او غوریان بر غزنین استیلا یافته بودند و فاتش در سال ۵۴۲ اتفاق افتاده.

خلاصه مسعود را دو فرزند بوده یکی دختر و دیگری پسر را نام سعادت و او نیز چون اجداد از افاضل بوده است و چنانکه امین احمد رازی

نوشته است (هنوز شجر ذات او نهال و قمر او هلال بود که در مجلس سلطان بهرامشاه بدین رباعی اورا امتحان کردند و او این بدیهه بگفت و سلطان فرمود دهنش بر زر کردند .

رباعی

همواره رخ نگار مانوست نه گل زینروی رخ نگار نیکوست نه گل
 مارا رخ دوست باید ای دوست نه گل زیرا گلی چشم مارخ اوست نه گل
 ارباب تذکره راجع بوی چیزی نوشته اند از اینرو شرح حال سعادت
 ابن مسعود بر ما مجهول میباشد در برخی از کتب نیز دیده شد که لقب مسعود
 را عمیدالاجل سعدالدوله و یا سعدالدوله نگاشته اند .

(راوی اشعار مسعود)

شعراء بزرگ متقدم غالباً بکنفر راوی داشته اند که بجای آنان در محافل و مجالس بزرگان و یا در بار سلاطین قصاید را باهنگم مخصوص برمدوح میخوانده و مطرب نیز بر آن آهنگ ساز مینواخته است برخی از شعرا گسه خود بحسن صوت موصوف بوده اند چون فرخی و یا موسیقی میدانسته اند چون امیر خسرو محتاج بر اوی نبوده و خود میخوانده اند و بعضی هم محتشم و عالیقدر بوده و از شیون خود دور و یا مهجور بوده قصاید را بوسیله راوی بسمع ممدوحین میرسانده اند .

از زمان جاهلیت چون اعراب از موهبت نوشتن و خواندن بی بهره بوده اند و در حفظ معلومات بیشتر بر حافظه خود اعتماد میکردند شعرا بجای دیوان بکنفر راوی انتخاب کرده که اشعار آنانرا حفظ نموده و برمدوح یا مردم میخوانده است .

مسعود شاعری محتشم و عالیقدر بوده و چون بیشتر عمر خود را از

مجالس و محافل دور و از دربار سلاطین و شاهزادگان مهجور و در زندان
انیس بند و زنجیر بوده لذا بوسیله خواجه ابوالفتح راوی قصاید جانسوز و
اشعار شور انگیز خود را بسمع یاران و بزرگان و سلاطین میرسانده خواجه
ابوالفتح که مسعود عندلیب الحائش خوانده است خود مردی بزرگوار بوده
چنانکه مسعود پیوسته نام وی را در اشعار با احترام یاد کرده است در قصیده که
بمدح ثقة الملك طاهر بن علی بدین مطاعت

ای بقدر از برادران بر تر مر ترا شد برادر تو پدر
بخواجه ابوالفتح خطاب کرده و فرماید
برمن این شعرها بهیب مگیر خواجه بوالفتح راوی مهتر
که چنین مدح اس شگفت بود از چومن عاجز و چومن مضطر
در چنین بند لذلک مانده و لوک در چنین سمج کور گشته و کر
تو باواز جانفزای بدیع عیبهایی که اندر دست پیر

و نیز در مقطع قصیده دیگر که بدین مطلع

خدای عزوجل در ازل نهاد چنان که جمله از دو محمد بود صلاح جهان
در مدح محمد قرشی و محمد بهروز است چنین فرماید
بهار گردد بزم تو چو این قصیده خوش بلحن خواند ابوالفتح عندلیب الحان
(مهدوحین او)

(سلاطین و شاهزادگان) دیوان حضرت استاد مشتمل بر مدح پنج نفر

از سلاطین غزنوی است .

۱ - ظهیرالدوله سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود که بعد از چهل

و دو سال سلطنت در سنه ۴۹۲ وفات یافته است .

۲ - علاءالدوله مسعود بن ابراهیم (۴۵۳ - ۵۰۹)

۳ - کمال الدوله شیرزاد بن ابراهیم که مدت سلطنت او یکسال بود و برخی او را در شمار سلاطین غزنوی نیاورده اند .

۴ - ابوالماوک سلطان ارسلان بن مسعود (۴۷۶ - ۵۱۱) بنا بقول صاحب طبقات دو سال پادشاه بود .

• - بهرامشاه بن « مسعود که بقولی سی و پنج سال » و بروایتی چهل و یکسال سلطنت کرد و فانش در سنه ۵۴۴ و بقولی در سال ۵۴۷ اتفاق افتاده است و شرح حال هر یک ضمن شرح حال مسعود اجمالاً ترقیم یافته است .
سیف الدوله محمود بن ابراهیم که برخی از فضلاء معاصر اشتباهاً سلطان محمودش دانسته و خوانده اند و خود مسعود صاحبقران هفت اقلیم و شاهش گفته است در هیچیک از تواریخ در سلك سلاطین نیامده و چنانکه مذکور شد در سنه ۴۶۹ حکومت هند بوی تفویض و در سال ۴۷۲ معزول و گرفتار شد .

« وزراء و امراء » ۱ - ثقة الملك طاهر بن علی مشکان وزیر سلطان مسعود بن ابراهیم که غالب شعراء عصر ویرا در مدایح ستوده اند و مسعود و ابوالفرج رونی و سنائی و مختاری غزنوی را در مدح او قصاید بسیارست وی برادر زاده ابونصر مشکان دبیر سلطان محمود بوده است .

« بقیه دارد »

قوامی گنجوی

درصفت اسب

زباد تاختش همچنانکه آب ازباد
بگرد ساغر باریک لب ز هشیاری
شکنج گیرشود روی گنبد اخضر
چنان رود که بجنبد نبند در ساغر